

نشریه‌ی دانشجویی چندزبانه‌ی ID شماره‌ی مجوز: ۱۴۰۰۲۶۹۸
سال سوم، شماره‌ی پنجم، پاییز ۱۴۰۲



اقلیم سرخ

برش کتاب

اطلاعی‌هی گم‌شده

هتل پردیس

روز دانشجو یک روز نیست

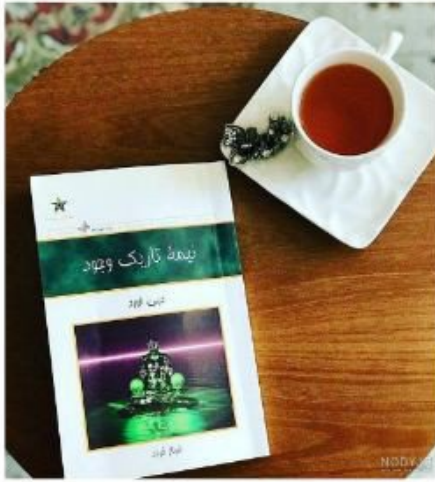
سوپرمن کیست

بأیِّ ذَنبٍ قُتِلْتَ؟!

عاشق‌ها
عاشقانه‌ها
عاشق معرفی نکن خود را،
وقتی پاییز را به چشم یک فصل می‌نگری
و عشق نمی‌ورزی به آن
و عشق نمی‌ورزی در آن
عشق را تجسم کن در ذهن‌ت!
لمس کن آن را!
عاشق باش!
عاشق ذات خداوندی
عاشق مردمان خوب زندگی‌ت
مادرت، پدرت،
هم‌قبیله‌ای‌ات
«رَفِیْقَت»
پاییز را دریاب!
در
یاب!
هر طور که می‌خوانی جمله‌ام را فرقی نمی‌کند
فقط دریاب او را
هنوز که ایستاده‌ای!
ماه سوم شد که پاییز دم در مانده،
برویم
باز کنیم در را برایش
بیا باهم
تمام قد
عاشقانه
و خاشعانه
در برابر این اقلیم سرخ
تعظیم کنیم!:)
و آن را به یکدیگر
هدیه کنیم

گوش فرا ده!
خوب گوش کن!
صدای در است
این پاییز است که
دَق الباب میکند درب خانه ات را...
مدت‌هاست پشت در مانده
نمی‌خواهی باز کنی در را به رویش؟
کمی غفلت کنی،
راه آمده را پیش می‌گیرد و می‌رود
پاییز را مرور کن
آیا میشناسی او را؟
پاییز نگین برجسته‌ایست از پرتو حق،
رنگانگ است
زرد
نارنجی
قرمز
رنگ‌ها را ببین!
غفلت کنی شعله‌ور می‌شوند
پاییز برعکس بهار با ناز نمی‌آید
سرد است!
سرد می‌آید
سرد هم میرود
و تویی که باید
گرم کنی آن را برای خودت و دیگران
پاییز دیبای چند رنگ خود را بر سنگ فرش
خیابان می‌گستراند
با قدم‌های سرد و بی‌اهمیت روی برگ‌های
خشک
خاکی اش نکن
پگاه مه آلود یک روز پاییزی را
تصور کن!
وقتی هویتت میان مه حل شده
وقتی به دنبال دلیل خود هستی
چه زیباست اگر آفتاب حق بتابد
و گم شود مه
و پیدا شوی تو.
پاییز خوب است
برای
عشق

برش کتاب



کتاب: نیمه تاریک وجود
نویسنده: دبی فورد

وقتی به این واقعیت برسیم که هر یک از ما متضمن تمام ویژگی‌ها و خصلت‌های دنیا هستیم، دیگر از این‌که وانمود کنیم که همه چیز نیستیم دست برمی‌داریم. چرا از خودخواهی یک دوست، تنبلی یک همکار، غرور و تکبر یک عضو خانواده و یا حتی یک غریبه عصبانی می‌شویم؟ دبی فورد می‌گوید که همان چیزهای قدیمی سرنخی برای رسیدن به بخش تاریک وجودمان و احساسات و ویژگی‌هایی هستند که از باور وجودشان در خودمان وحشت داریم.



کتاب: صد سال تنهایی
نویسنده: گابریل گارسیا مارکز

اما او قبل از آن که به خط آخر برسد، فهمید که دیگر هرگز از آن اتاق بیرون نخواهد رفت؛ زیرا پیش‌بینی شده بود، درست در لحظه‌ای که آنورلیانو بابلونیا رمز گشایی نوشته‌ها را به پایان می‌رساند، شهر آینه‌ها با طوفان درنوردیده و از ذهن انسان‌ها پاک می‌شود و هر آن چه که در آن نوشته‌ها آمده است، دیگر هرگز تکرار نخواهد شد و نسل‌های محکوم به صد سال تنهایی، فرصت دوباره‌ای برای زندگی بر زمین نخواهند داشت.

Once you have read a book you care about, some part of it is always with you.
Louis L'Amour

A room without books is like a body without a soul.
Cicero

خودمم حوصلم سر رفت، بیاین یکم با زمان بازی کنیم و بریم جلو!

چقدر خوبه که داخل نوشته می‌تونی هر زمانی رو بگنجونی و وقتیایی که دوست نداری رو از زندگی حذف کنی، اما خارج از دنیای نوشته و توی عالم واقع باید زمان کوفتی رو به جبر تحمل کنی.

کلا توی خیال، زندگی قابل تحمل‌تره و گرنه به لعنتی کسل‌کنندس.

به هر حال با هر بدبختی‌ای که بود، وسایل رو چیدیم و نصف تخت برای پیکر بی‌جونم موند. اصطلاح پیکر بی‌جون عالییه، دقیقاً صدق می‌کنه. چون نصف تخت که در اختیار خرت‌وپرتام بود و شاید تنم تو اون نصف‌هی باقی‌مونده جا می‌شد اما کفاف روحم رو نمی‌داد.

وجیبه حسابی خسته شده بود و ازم رخصت خواست تا بره اتاقش و نفسی تازه کنه، البته از منم دعوت کرد ولی مشخص بود نوک زبونی و اصراری نداره، منم عذرش رو خواستم.

بعد رفتن وجیبه، انگار در و دیوارای قوطی کبریت بهم نزدیک می‌شدن و کم مونده بود که شعله‌ور بشم، برای جلوگیری از یه آتش‌سوزی خانمان‌سوز زدم بیرون و رفتم تو محوطه‌ی یتیم‌خونه، خیلی دل‌گیر بود؛ تنها نشستن توی غروب آفتاب با یه محیط خلوت که تازه واردش شدی.

حرف از غروب آفتاب شد، رنگش فوق‌العاده‌اس! انگار همه‌ی عناصر هستی دست به دست هم داده بودن تا ذهن من از یاد دفترچه‌ها تهی نشه.

رنگ غروب آفتاب، من رو یاد دفترچه شرابی رنگی انداخت که مثل یه مجرم از ترس فاش شدن جرمش جلوی بازرس که وجیبه باشه، داخل جیبم پریده بود.

نهایت سعیم رو کردم تا این بار بتونم حداقل برگ اولش رو بخونم.

؟----- =
 ؟----- =
 ؟----- =
 ؟----- =
 ؟----- =
 ؟----- =
 ؟----- =

ادامه دارد ...

یک عدد عنوان در بطن داستان مفقود گشته!
 از خواننده تقاضا دارم تا دنباله‌ی نهایی داستان، بنده را یاری نموده و با مشاهده‌ی عنوان، مزدگانی خود را دریافت کند.

"بخش دوم"

که بیهو...

یکی دفترچه رو از دستم قاپید!

اطرافمو نگاه کردم و با یه موجود پشمنی دو چشم خط‌خطی روبه‌رو شدم!
 من هم‌چنان نگاهش می‌کردم و اونم با کمال پررویی زل زده بود تو چشمام!
 _عجب پدس...

اهمم... یعنی عجب حیوون رو مخیه این لعنتی

باورم نمی‌شه در این حد آدم مضحک و بی‌خودی شدم که یه بچه‌گربه هم با وقاحت تمام جلوم نشسته و هیچ ترسی نداره!

همین‌طور که با قطار افکارم تو واگن شخصیتم در حال سفر بودم، چشمم به سمت دهنش تغییر مسیر داد و صدای سوت قطار ذهنم رو شنیدم.

واااااای الان باید من بترسمم!

داشت دفترچه رو بین دندوناش به طرز بی‌رحمانه‌ای شکنجه می‌داد و از ترکیب سم بزاق دهنش به عنوان تازیانه استفاده می‌کرد.

اون دفترچه چه گناهی داشت!

_شرمنده داداش با این که خیلی پررویی و ازم نمی‌ترسی ولی باید اون دفترچه رو پس بدی.

دستم به سمتش نزدیک کردم تا دفترچه رو خلاص کنم، اما مثل پلنگ رفت سمت در اتاق، همون لحظه هم در اتاق باز شد و وجیبه‌ی گوربه‌گور شده که اصلاً پیداش نبود، پیداش شد.

وجیبه هم که انگار گراز دیده، جیییییییییییییییی کشید و بیهو مثل دراگولا از تختم بالا رفت.

بچه‌گربه از جیغ وجیبه مثل کلاف نخ جمع شد، بعدش سریع خودشو جمع‌وجور کرد و پرید بیرون.

یکم نزدیک تخت شدم ببینم وجیه علائم حیاتی داره اصلاً!

رنگ به رخسارش نمونده بود، همون‌طور که داشتم چکش می‌کردم، گفتم: بیا پایین از اون لجن‌زار!

_کووو گ گ جاس؟ رررر رف تتت؟

_اره بابا، حتما انتظار داری با جیغی که تو کشیدی هم‌چنان بشینه نگات کنه و بگه به‌به داداش یه نعره دیگه هم بکش لذت ببریم!

وجیبه داشت می‌رفت رو مخم و کز کرده بود گوشه‌ی تخت.

دیگه حوصلش رو نداشتم و زاویه‌ی دیدمو از چهره‌ی تخ مرغیش خارج کردم و بردم سمت قوطی کبریت که یاد دفترچه‌ی مادرمده افتادم.

بدبختِ نفله کف اتاق پهن شده بود و اثرای تازیانه هنوز روی چهره‌ی کبودش نقش بسته بود

و چه جالب که رنگش شرابی بود و با تشبیهاتی که به کار بردم عجین شده و ضایمون نکرد با این سطح ادبیات و مغز مُفنگیم!

از کف اتاق برداشتمش و سعی کردم با نوازش، حداقل زخماشو تسکین بدم. همین‌طور که به دفترچه خیره شده بودم، حس کردم یه جسم درازی روبه‌رومه و سایه‌اش سنگینی می‌کنه، مردمک چشمم ناخودآگاه رفت بالا.

_چه عجب! تشریف آوردین پایین، به خدا اگه می‌خوردت هم هضمش واسه معده‌ی فندق‌ی اون سخت بود، فکر کن یه هندونه رو به زور تو حلق یه فندق کنن!

_هه هه! خوش‌نمک! اون چیه دستت؟

_این...

قصه نداشتم تا وقتی خودم چیزی نفهمیدم کسی رو وارد ماجرا کنم؛ برای همین وجیبه رو کشوندم سمت وسایلم.

_وجیه چقدر افتضاحه این خوابگاه، این همه وسیله رو کجا جا کنم آخه؟

_چه خبره؟! حاجی ناسلامتی اومدی خوابگاه نه هتل پنج‌ستاره!

_اینا رو به مامانم بگو نه من! حالا بیا کمک کن که وسایلمو بچینم.

آقااااااا چرا پنج تا کمد داره یه اتاق شش نفره‌هههههههه

در کمدی رو که باز کردم، پُر وسیله بود، حس کردم به تمام معنا اضافی‌ام!

هتل پردیس

سلام!

در این قسمت می‌خواهیم شما را با هتل پنج ستاره پردیس دانشگاه فردوسی آشنا کنیم.

درست است که این هتل در اوایل گویی شبیه کمپ ترک اعتیاد بود، اما با اغماض می‌توان گفت فشار آب خوبی دارد.

اگر از کندی سرعت اینترنت خوابگاه بخواهم بگویم، به همان اندازه سرعت رسیدن بنده به آرزوهایم است.

اتاق شش نفره ما فقط چهارتا کمد دارد و از آنجا که ما انسان‌های فرهیخته و بخشنده‌ای هستیم، به کسانی که تازه آمده‌اند، یک عدد سوراخک تقدیم کرده‌ایم.

یک شب لامپ ما خود به خود خاموش شد و ما گفتیم اوه مای گادا! چه با کلاس! وقت خاموشی است و برق‌ها اتومات خاموش شده‌اند. اما نمی‌دانم چرا از آن شب به بعد دیگر لامپ اتاق ما روشن نشد.

ما این‌جا نظم و صبوری خود را در کفه ترازو گذاشته‌ایم و الحمد لله روز به روز این کفه سنگین‌تر می‌شود. مثلاً صبح‌ها در صف سرویس بهداشتی می‌ایستیم و خوش‌حالیم بابت این امر؛ باشد تا بردبار شویم.

برای مفرح شدن ذات خود کافی است یک شب به هتل ما تشریف بیاورید؛ اینجا هر شب کنسرت قابلمه‌ای و بامبول بازی به راه است و شما می‌توانید با خیال راحت قهقهه‌های خود را به تیم پر نشاط ما بسپارید.

آشپزخانه ما یک گاز رو میزی قدیمی با سه شعله دارد که برای گرفتن شعله‌هایش باید به چهارده معصوم متوسل شویم تا شاید بالاخره روشن شود و ما یک نیمرویی بپزیم.

و در آخر به عنوان یک عدد ترمکی، از عوامل و پرسنل امور خوابگاه کمال تشکر و قدردانی را دارم.

آیدا کامران

روز دانشجو یک روز نیست

در امتداد همان شبی است که چشم‌ها را تا صبح لاجرم باز نگه می‌داریم تا تلنبار درس‌هایی که از ابتدای ترم قرار بود بخوانیم را از حفظ شویم.

میان دوره جوانی و نوجوانی گیر کرده‌ایم و از آن‌چه که در آینده ترسیم می‌شود هراس داریم.

از خود می‌پرسم که آیا همین دوران خوش دانشجویی که همه به شوق یاد می‌کنند را ما نیز در آینده با شوق تعریف خواهیم کرد؟!

به راستی که مقصد هر کدام از ما کجاست؟ و قرار است در کدام مسیر قدم بگذاریم؟

دوران دانشجویی همان برهه‌ای از زندگی است که در جدال با خودت باید پیروز میدان شوی؛ جدالی بین تمام چیزهایی که دوست داری در همین دوران تجربه کنی اما ترجیح می‌دهی درس بخوانی، هرچند که با تمسخر بگویند کسی در دانشگاه درس نمی‌خواند!

مسیرهای بن‌بست و فرعی را بشناسی و در نهایت قوانین خودت را بسازی و راهی را پیدا کنی که از کودکی تا به امروز، رویای آن را داشته‌ای.

برای این دوران، حال و احوالش و تمام اتفاقات خوب و بدش، روزی را برگزیده‌اند. پس هر دانشجویی با هر تصمیمی که می‌گیرد، به نوع خود منحصر به فرد است.

و در نهایت من دوست دارم که افق نگاهت را به آبی فردا پیوند بزنی؛ همان فردایی که خودت قرار است بسازی!

Autumn will come and leaf through student memories, and you will be jealous of the past at the height of your smiles. Happy day

سوپرمن کیست؟

ابرقهرمانی خیالی که قدرتهای خارقالعاده دارد؟ یا جوانی که بدون هیچ قدرت و نیروی ماورایی ۱۲ سال درس می‌خواند، با غول بدهیبت کنکور می‌جنگد و شکستش میدهد؟ جوانی که ناگهان با میزان زیادی از کتابهای قطور به زبانی نامأنوس مواجه میشود، در خوابگاه، محیطی شبیه به اردوگاه‌های کار اجباری را تجربه میکند و در خانه و اجتماع کوهی از توقع و دغدغه و نگرانی بر سرش آوار میشود. این یکی انصافا سوپرمن‌تر نیست؟!

اولین قسمت از "دغدغه‌های دانشجویی" در شماره پیشین نشریه منتشر شد. این بار رونمایی می‌کنیم از دومین قسمت با موضوع حیاتی پاس کردن، تغذیه و درآمد زایی.

چه جوری واحدها رو پاس کنیم؟!

اگر می‌خواهید در دوران دانشجویی با تمام افت و خیزها و دل‌مشغولی‌هایش، در درس خواندن که طبیعتا مهم‌ترین و اصلی‌ترین کار هر دانشجویست هم موفق باشید، باید علاوه بر برنامه‌ریزی و تلاش، تکنیک‌های مناسب خودتان را کشف کنید!

نکته‌برداری؛ کلید طلایی وقت‌ندارها

نکته‌برداری، کلید مسلط شدن روی دروس دانشگاهی است و درست زمانی که وقت و حوصله و دل و دماغ درس خواندن ندارید، آن‌جا است که نکته‌ها به کارتان می‌آید و به اهمیتش پی می‌برید. برای این کار، لازم نیست زمان خاصی صرف کنید. فقط با دقت سر کلاس و یادداشت همان نکاتی که استاد روی آن‌ها تاکید دارد، صاحب جزوه‌ای به درد بخور از نکات اصلی درس می‌شوید و می‌توانید با یک مرور کوتاه، زمانی که پشت چراغ قرمز یا ایستگاه اتوبوس و مترو منتظرید، درس را یک دور به خودتان یادآور شوید.

با شاگرد زرنگ‌ها رفیق شو!

دومین نکته مهم و سرّی برای موفقیت در درس خواندن، پیدا کردن شاگرد زرنگ هر کلاس است که البته با توجه به هر درس، ممکن است متغیر باشد. این دوستان باهوش و پرتلاش، به طور معمول کلید حل مشکلات درسی هستند؛ از امانت جزوه کامل و آماده گرفته تا رفع اشکالات احتمالی و مشورت دادن بابت مرور بخش‌های مهم دروس و نکات طلایی. معمولا در هر کلاسی تا نیمه‌های ترم، می‌توان این بچه‌ها را به راحتی تشخیص داد و از آن به بعد، هنر شما است که چطور بتوانید با آن‌ها ارتباط بگیرید و از امتیازات رفاقت‌تان استفاده کنید. یادتان باشد: استفاده؛ نه سوء استفاده!

تغذیه‌ام چه جوری باشه؟

هرچند شرایط خورد و خوراک دوران دانشجویی، ربط مستقیم به خوابگاهی بودن یا نبودن دارد، اما به شکل کلی، تغذیه کسی که مشغول تحصیل است و در طول روز و هفته قرار است وقت زیادی صرف یادگیری کند، اصول و باید و نبایدهایی دارد که مهم است تا حد ممکن رعایتش کنید. اگر از خانه دوره‌ستید و به غذای سلف و خوابگاه لب نمی‌زنید و هر وقت غیب‌تان زد، باید در فست‌فود بیرون دانشگاه پیدایتان کنند، حداقل دست از سفارش سوسیس و کالباس بردارید و با گوشت، مرغ و قارچ آشتی کنید. می‌توانید گوجه و کاهوی سفارش‌تان را هم زیاد کنید و قید سس‌های پرچرب مثل مایونز و فرانسوی را بزنید و در عوض، یک ظرف ماست سفارش دهید. اگر قوت غالب دوره‌می‌هایتان در محوطه و خوابگاه و کتاب‌خانه، چیپس و پفک و لواشک است، یادتان باشد بوفه‌های بیشتر دانشگاه‌ها و خوابگاه‌ها، بساط عدسی، خوراک لوبیا و سوپ‌شان به راه است و این‌جور وقت‌ها می‌توانید خودتان را به یک میان‌وعده گرم و ملّین مهمان کنید تا منیزیم و کربوهیدرات مورد نیاز بدنتان تامین شود.

حواستان به نوشیدنی‌ها باشد!

بیشتر نوشیدنی‌هایی که دانشجویها در زمان استراحت بین‌کلاس‌ها استفاده می‌کنند مثل چای، نسکافه یا نوشابه، کافئین دارد که همین باعث کاهش آب بدن می‌شود و احتمال بیوست و به دنبالش بی‌خوابی، دل‌درد، بی‌قراری و بداخلاقی را زیاد می‌کند. می‌توانید گاهی شیر، آب میوه‌های طبیعی و شیرهای طعم‌دار یا حتی فقط آب سرد را امتحان کنید. با این روش، هم کلسیم و ویتامین‌های مورد نیاز و هم آب بدن تامین می‌شود.

میوه‌ها را به رسمیت بشناسید

جالب است بدانید خوردن چهار میوه: انگور، انار، سیب و انجیر، تاثیر شگفت‌انگیزی روی تقویت حافظه و ارتقای ضریب هوشی دارد و به شکل کلی، مصرف میوه، شادابی و نشاطی به همراه دارد که لازمه جسم و روح یک دانشجو است.

«برگرفته از سایت "بهار کوار"»

بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ؟!

به کدامین گناه ناکرده؟!؟
کاش می‌شد دردهایتان را باهم تقسیم می‌کردیم!
نصف برای من؛ نصف برای تو.
نه...!!!
تو آنقدر درد کشیده‌ای که دیگر سهمی برای من
باقی نمی‌ماند! با این شانه‌های کوچک، جور
همه‌اش را کشیده‌ای.
این چشم‌های توست که قلب مرا محکم می‌کند و
این دستان کوچک توست که دستانم را
می‌فشارد...
تا نترسم!
تا جا نزنم!
تا ایستادگی کنم!
این‌جا آرزوی شهادتی وجود ندارد. تو شهید به دنیا
آمدی و شهید زندگی خواهی کرد و به شهادت
خواهی رسید...
آری
در این شهر،
در اینجا،
کفن‌ها حرف می‌زنند...!❤

سخن سردبیر

هویت
ما کیستیم؟!
یادمان نرود...

سخن صاحب امتیاز

زندگی کوتاه‌تر از آن است که شناخت خود را به امروز و فردا بیندازیم، زندگی چیزی به جز کشف حقیقت وجودمان و درک هدف آفرینشمان نیست. خود را درگیر ظواهر بی‌ارزش کردن، ماندن در مسیر و فراموش کردن مقصد، جز پوچی چیزی برای ما به ارمغان نخواهد آورد.

هیئت تحریریه:

فاطمه سلیمانی_ فاطمه قارن‌پور_ شیرین امامی_ رقیه سلیمی_ زهرا ابراهیمی_ آیدا کامران_ زهرا ابراهیمی

طراح: بهاره دادی بهلولی
ویراستار: زهرا ابراهیمی

صاحب امتیاز: فرزانه تیزابی
مدیرمسئول: بهاره دادی بهلولی
سردبیر: رویا حسین‌زاده



آرشیو کامل نشریات دانشجویی • اخبار و اعلان های خانه نشریات • نحوه درخواست مجوز نشریه نحوه دریافت حمایت مالی • اطلاعات کامل در خصوص کمیته ناظر بر نشریات • نحوه ثبت آرشیو نشریه دستورالعمل نشریات دانشگاهی • نحوه شرکت در جشنواره نشریات • اسناد و آئین نامه ها • لیست نشریات فعال

sanad.um.ac.ir